

روزنوشته های یک مسکن جو

# حالا بیشتر می خوابیم



فاطمه سادات رضوی علوی

■ **شنبه پانزدهم یک ماه خدا**  
امروز صاحبخانه دیگری با مشت و لگد به جان درنیفتاد. خودش با روی خوش کلید انداخت آمد داخل و در جمع کردن وسایل کمکم کرد. تنها

ایرادش این بود که زیاد به نوشته های «شکستی» روی کارتنها دقت نمی کرد و همه را از پنجره نوبی کوچی می گذاشت تا بالا و پایین رفتن های مداوم از طبقه چهارم، به کشکک زانویم فشار نیارود. صاحبخانه بابت اجاره های عقب افتاده هم دیگر جار و جنجال راه نینداخت و وقتی یکی تر اول ۵۰ تومانی گذاشت توی جیبم و گفت «برو یک جای بهتر برای خودت رهن کن»، فکر کردم می خواهد انعام بدهد که بعد از ۱۰ سال دارم از خانه اش بلند می شوم، اما ظاهراً مبلغی که برای رهن داده بودم، با کسر اجاره، همین تر اول شده بود. چند تا خیابان پایین تر باید دنبال خانه می گشتم.

■ **یکشنبه شانزدهم همان ماه**  
مرد بنگاهی کمی بی اعصاب بود و تا رقمی را که می توانستم برای رهن مسکن هزینه کنم شنید، هرچه از بچه های کوچی یاد گرفته بود نثارم کرد. بعد هم همان کاری را با من کرد که صاحبخانه آرام و منطقی ام با اثاثیه منزلم کرد. وقتی برای آخرین بار که موهایم درون پنجه هایش بود از او پرسیدم حاضری برای عشق موم چیکار کنی؟! یک برکه توی جیبم گذاشت، دل می کردم تر اول باشد، اما گفت آدرس یک بنگاهی دیگر است که می تواند کار من را راه بیندازد. وقتی برکه را دیدم آدرس اوس محمود حلب ساز بود.

یک راست سراغ اوس محمود رفتم و گفتم فلان بنگاهی مرا فرستاده! پرسید چند در چند می خواهی؟ گفتم قوطی روغن؟ گفت مگر دنبال خانه نیستی مردک؟! گفتم دنبال رهن خانه ام. گفت یک مورد اکازیون دارم؛ بدنه آلمانی، تقه نخورده، بدون رنگ. کف آسفالت، طبقه همکف، البته طبقه اش دست خودت است. قیمت را که پرسیدم گفت یک کانکس ۹ در ۹ است که برایت می افتد ۵۰ تومان، ماهی ۲۰۰. بنویسم قولنامه را؟

تراول های به جا مانده از پول رهنم را شرمدم. اگر بنگاهی هم یک تراول توی جیبم می گذاشت باز هم ۹۹۸ تا تراول برای رهنش کم داشتم، ولی اجاره اش انصافاً خوب بود. امیدوارم تا جور کردن مابقی پول، قیمت را بالا نبرد و مشتری برایش پیدا نکند.

■ **دوشنبه هفدهم همان ماه**  
به پیشنهاد یکی از دوستان بنگاهی ام بنا شد شبها در خوابگاه های سیاری که شهرداری برای ما بی خانمان ها تهیه دیده مستقر شوم تا مقداری پس انداز کنم و بتوانم یکی از همان کانکس ها را بگیرم. هزینه و اجاره اش هم ارزان بود. از سرکار یک راست رفتم یک باجه و با همان پولی که داشتم بلیت اتوبوسم را شارژ کردم. تا پایان زمستان کفاف هزینه خوابگاه شبانه من را می داد. تازه هم بخاری داشت، هم رادیو که حوصله ام سر نرود. از طرفی تکان خوردن های اتوبوس باعث می شد زودتر به خواب بروم. فقط یک بدی داشت که ممکن بود چند نفری باهم سسمونی خروپف راه بیندازند که چون به مزایایم می چربید، خیلی خودم را درگیر آن نکردم، مخصوصاً اینکه صبح ها می توانستم جلوی محل کارم پیاده شوم و یک ربع بیشتر از همیشه بخوابم.



با این پول میتونی چند ماه اونجا زندگی کنی ...

دیوانه حافظ

افشار جابری و حافظ شیرازی

«بر نیم شب اکرت آفتاب می باید»  
مغرنی بکن ای دل بر دکتری خود را

محدثه مطهری

عقب ماندگی دستمزد از نرخ تورم

کاش نرخ تورم به خودش مغرور شه، بره زیر یه درخت بخوابه، تا دستمزد آهسته و پیوسته ازش جلو بزنه!

امروز

قفل محکم گرانی بر بازار مسکن

خوبیش اینکه که دزد دیگه نمی تونه بره تو! بدیش اینکه خودموم نمی توینم بریم تو...

این یک حراج فوق العاده است

یکی بخرد دوتا ببر.

شرکای روحانی طلبکار نشوند

شرکای روحانی: چشم.

خروج از بن بست

تا حالا دقت کردین خروج از بن بست نوعی عقبرگه؟ خیلی فلسفی بود، فعلاً تتهام بنذارید تا به خودم مسلط شم.

دانش آموزان ناقلان جدید کرونا

ناقلان ناقلا. ربطی نداشت ولی قشنگ بود.

شوخی با تیتیر روزنامه ها

آداب سینمایی / بخش چهارم

فتوکاتور

## سینما را به خاطر بسیار

برای شما عشق سینمای عزیز، قطعاً این روزها، روزهای ویژه ای است. بله چهلین دوره جشنواره فیلم فجر شروع شده و حالاً ما، اینجاییم تا با هم مرور کنیم چگونه باید سینما برویم:



محمد رضا رضایی

موقع دیدن فیلم احساسات را بروز دهید. اگر فیلم کمی بود، قهقهه بزنید. هرچو که راحت هستید بخندید؛ مثلاً اگر از آن هایی هستید که موقع خندیدن مشت می زنند، از تماشاچیان برای مشت زدن بهشان استفاده کنید. اگر فیلم درام بود، زار بزنید. می توانید برای آرامش بیشتر سرتان را روی شانه یکی از تماشاچیان بگذارید.

اگر فیلم ترسناک بود، راحت جیغ بکشید. برای این که کمتر بترسید خودتان را بچسباند به بغل دستی تان. اگر هم فیلم موزیکال بود، دیگر نشستن جایز نیست، باید بلند شوید و حرکات موزون انجام دهید. حتما دست چند نفر از تماشاچیان را هم بگیرید و بیارید وسط. شاید اولش قبول نکنند، ولی شما اصرار کنید.

اینها همان هایی هستند که در عروسی ها هم اولش راضی نمی شوند ولی وقتی یخشان آب شود، دیگر کسی حریفشان نیست! سینما محل تخلیه هیجان است، اگر کسی به شما گیر داد سعی کنید همان وسط فیلم با بحث کردن منطقی این حقیقت را به او بفهمانید.



# ظهور و بروز سلسله جاپارکیان

آماده شوند.

قبل از آنها سلسله ای بود به نام «خواباودیان» که عقیده داشتند خواب در هر شرایطی می چسبید. جاپارکیان از آنها این عقیده را یاد گرفتند و اصل خودشان را نوشتند: «خواب جاپارکی تحت هر شرایطی کار محسوب می شود». شیفت دوم کار جاپارکیان خواب آنها بود! آن هم نه یک خواب معمولی. آنها مشقت و سختی خواب در ماشین را به جان می خریدند. دلیل اصلی این کار جاپارکیان، فداکاری آنها برای شغل دومشان بود؛ یعنی فروش جای پارک خودشان به هموطنان شان. گرچه در برخی نسخ قدیمی، دلیل این اقدام آنها را نداشتن جای خواب نیز عنوان کرده اند. این سلسله نشان داد کار نه تنها عار نیست؛ بلکه خوابی که به آن بشود گفت کار باعث افتخار هم هست و کلا خیلی هم عالی! فلذا با یک تیر دو نشان و حتی بیشتر را

مورد هدف قرار داده، هم به خواب شبانه شان می رسیدند و در سرمای استخوان سوز و بی پدر و مادر خیابان میرداماد که خیلی هم خیابان باکلاسی بود، سرپناهی برای خود داشتند و منت صاحبخانه را هم نمی کشیدند، هم جای پارک شان را به قیمت خون اجدادشان به کسانی که صبح علی الطلوع دنبال جای پارک نزدیک محل کار بودند، یا خواباودیانی که طبق معمول دیرشان شده بود، می انداختند. اگر شما هم فکر می کنید این سلسله فرصت طلب و حتی کمی بی انصاف بودند، سخت در اشتباهید. به هر حال هر کسی خودش باید به فکر دست و پا کردن مسکن و شغل باشد، از وعده های صد روزه که آبی گرم نشده! البته برخی مورخین عقیده دارند اگر جاپارکیان ۵۰۰ تومان بیشتر داشتند تا بگذارند روی اجاره خانه، مغرزان عیب نکرده بود که شبها در خیابان بخوابند و اصلاً این سلسله ظهور و بروز نمی کرد!

در ابتدای قرن ۱۵ هجری شمسی، مردمانی در سرزمین پارس بودند به نام جاپارکیان که در کلانشهر تهران سکونت گزیده بودند. البته نه سکونت معمولی. محل تجمع این افراد در حوالی خیابان میرداماد بود. افراد این سلسله غالباً مرد، با پیشه شوقری یا همان رانندگی بودند و بالغ بر ۲۰ ساعت و بلکه بیشتر در روز کار می کردند. آن هم به این صورت که روزها به شغل مسافرکشی مشغول بودند. مسافران را از میرداماد تا راه آهن می بردند و دستمزد می گرفتند. از آنجایی که خرج بنزین بالاست و بی مایه فقیر است، همگی از دم ماشین را گازسوز کرده بودند. این سلسله به داشتن فکر اقتصادی مشهور بود. در ادامه دوباره به محل اصلی یعنی میرداماد برمی گشتند تا برای فاز دوم کار



فرزانه زینتی

## شوخی اش هم زشت است

ژنرال هایزر که از یک ماه قبل، به صورت محرمانه برای عمل بینی به تهران آمده بود، رفت. وی در فرودگاه به فرمانده ارتش گفت: شوخی اش هم زشت است و این تو بمبیری. نمایشگاه عکس و کتاب صندوق تأمین اجتماعی به مدت یک هفته برگزاری می شود. کارکنان کارخانه بیسکوپرس ضمن حضور آرام در دفتر مدیرعامل، پس از آنکه وی را با احترام مجبور کردند تا ۲۰۰ کارگر اخراجی این کارخانه را به کار برگرداند، با کاردک، نسبت به جمع آوری مدیرعامل مذکور اقدام کردند. انور سادات در مصاحبه با واشنگتن پست گفت: شاه هوایمهای اف ۱۴ را بدهد من نگهدارم، بعداً بهش پس میدم بخدا. پیشتر امریکا از سرنوشته این هوایمها در ایران، ابزار نگرانی کرده بود. شاه هم در مصاحبه با دیلی میل، ضمن ابراز دلخوری از آنهایی که قانون را رعایت نمی کنند و نتایج ۳۷ سال «کار» وی را به باد داده اند؛ از مردم انتقاد کرد که چرا انتقادهایشان را به خود شاه نگفته اند. وی اضافه کرد: من شهروان ایران و بزرگ ارتشداران و اینها هستم.



بهزاد توفیق فر

بختیار در اقدامی متهورانه، میز کارش را از اتاق جلویی خانه اش، به اتاق پشتی منتقل کرد. انجمن مهندسان نیز با انتشار بیانیه ای اعلام کرد: به کی به کی قسم ما هیچکاره ایم و کارفرمایان مسئول قطع حقوق و اخراج کارگران می باشند.

روزشمار بهمن ۱۸ / ۱۳۵۷ بهمن

## فال روز

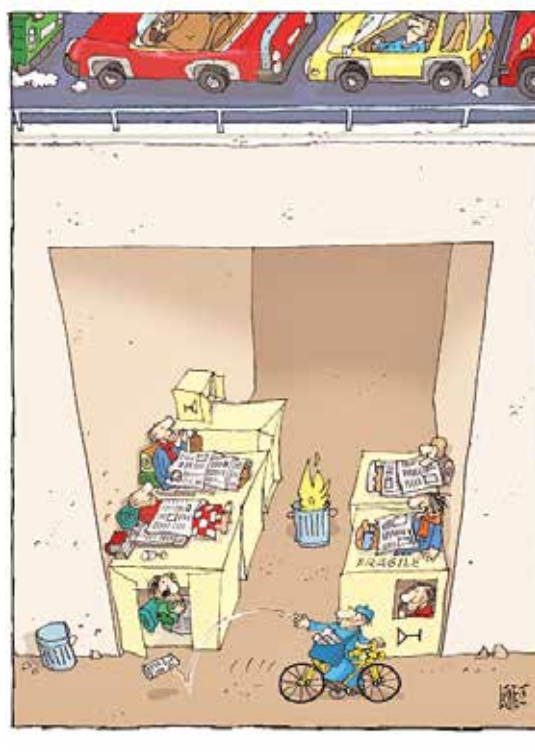
فضای خانه و باغش هوس بود چه حاصل، خانه دور از دسترس بود



مرزییه ربیعی

ای صاحب فال! بدان موعده پایان اجارهات خیلی نزدیک است. از اجاره نشینی خسته شده ای و دوست داری آن خانه بزرگ و ویلایی را که دیروز دیدی بخری. اما باید بگویم زرشک! آخرین چه خواب و رویایی است که در سری می پرورانی؟ کمی واقع بین باش. با این پولی که دیگر بود و نبودش فرقی ندارد، خرید خانه پیشکش! همین زیرزمین منگی دو که نشسته ای را نمی توانی دوباره تمدید کنی. برعکس همه خوش خیالی هایت، در پایان سال چنان رسوایی به بار خواهد آمد که همه اهل محل متوجه می شوند. پس بهتر است همین یک ذره خنزر پنزری که داری را در کارتن بگذاری تا وقتی خیلی زورکی به کوچه منتقل می شوند، کمتر ضایع باشد.

یک مورد هم برایت سراغ دارم اکازیون! از آوارگی و بی جاماندن هم نجات پیدا می کنی. نور کافی، آشپزخانه با گاز سه شعله و سرویس بهداشتی هم شاید داشته باشد. دیوار و سقف دارد، هم سفید و گرمی، هم فلزی و شیار دار است. خانه که نیست، اما نامش کانکس است. راستی اگر فکر کردی که عاشق چشم و ابرویت شده و این مورد هلو را معرفی کرده ام، باید بدانی که فکرت اشتباه است! برای شغل دوم، املاک آنلاین راه اندازی کردم. از املاکی سر کوچه هم کمتر کمیسیون می گیرم. پس بیا قرارداد اجاره را پیش خودم بنویس که من هم یک نان سر سفره ببرم. از فالگیری که پولی در نمی آید!



Nikola Listes

**جناب آقای دکتر علی سلاجقه**  
رئیس سازمان حفاظت محیط زیست

طی این چند روز تا روز ولنتاین، شاهد خرید وسیع و غیرمجاز صدها هزار «خرس قرمز» در کشور بودیم و خواهیم بود. به طوری که نسل این گونه عروسکی نادر در کشور همچون «یوزپلنگ ایرانی» در خطر انقراض قرار گرفته و قیمت آن تا یک میلیون تومان افزایش یافته است. لطفاً برای جلوگیری از این امر که ناراحتی همگان، از جمله نادر را به همراه دارد. تدبیری بیندیشید.

**جمعی از فروشندگان دلوایس پاستیل ولنتاین**

**جناب آقای قاسمی، وزیر راه و شهرسازی**

با سلام و احترام و آرزوی موفقیت در پست وزارت نفت، نه چیزه... راه و شهرسازی

نظر به صعب العبور بودن مسیرهای بیابانی منتهی به ساختمان های مسکن مهر و ملی و هرچه هست، برای رفت و آمد خودروهای سواری و همچنین به خاطر زمانبر بودن ساخت مترو، از حضرتعالی و وزارتخانه تحت امرتان، تقاضا داریم که یک مسیر مالرو از شهر به بیابان های اطراف، جهت حرکت با شتر احداث نماید.

**باشکر، جمعی از ساکنین**